

فردوسی و شاهنامه

دکتر سید حسن موسوی

عضو هیات علمی دانشگاه شیراز - بخش تاریخ

فردوسی از بیم سلطان محمود به بغداد، نزد بهاءالدین دیلمی رفت و برای وی یوسف و زلیخا را تنظیم کرد. فردوسی چون به آب و هوای عراق عادت نداشت. همین که مورد عفو محمود غزنوی قرار گرفت به میهن خویش بازگشت و مدتی بعد یعنی در سال ۱۰۲۰ م. درگذشت.^۹

شاهنامه در طی قرون همواره مؤثرترین عامل برانگیختن احساسات و انتقال سنت‌های ما از نسلی به نسل دیگر بوده است. اگر شاهنامه برای غیر ایرانیان کتابی خوب و خواندنی است، برای ما ایرانیان گنجینه‌ای ارزشمند و یادآور تاریخ و تمدن کهن و بازگوکننده رزم‌ها، دلیری‌ها، پیروزی‌های پهلوانان باستانی و بیانگر سربلندی‌ها و شادی‌ها، کامروائی‌ها و ناکامی‌ها می‌باشد.^{۱۰} به همین دلیل با گذشت زمان توجه به شاهنامه فزونی یافت و نسخه برداران آن را تکثیر کردند. در سال ۱۴۲۵ میلادی/۸۰۴ ه. ق در دربار بایسنقر تیموری برای تهیه نخستین متن انتقادی شاهنامه کوشش به عمل آمد.^{۱۱} در قرون وسطی شاهنامه به زبان‌های فرانسوی، آلمانی، ژاپنی، اسپانیایی، دانمارکی، عربی، عبری، ارمنی، انگلیسی، ازبکی، اوکراینی، پشتو، روسی، صربی، گجراتی، ایتالیایی، چکی، بنگالی، سوئدی، کروی، لهستانی، هندی، مجاری و چند زبان دیگر برگردانده شد.^{۱۲}

فهرست چاپ‌ها و ترجمه‌های اصلی شاهنامه با تفصیل در آثار پژوهشی تودور نلدکه و برتلس آمده است. چاپ متن کامل شاهنامه با استفاده از چند نسخه خطی به ت. ماکان - ۱۸۲۹ م.

ژ. مولیو - ۱۸۷۸ م و گروهی از دانشمندان ایران تعلق دارد که دو شاهنامه به مناسبت هزاره فردوسی، یکی در پنج و دیگری در ده جلد چاپ کردند. اما متن انتقادی واقعی شاهنامه در «نه» جلد با فهرست نام‌ها و اعلام جغرافیایی و تفاوت متن‌ها در هر صفحه، در اتحاد جماهیر شوروی سابق به چاپ رسید. برتری این چاپ در آن است که از روی کهن‌ترین نسخه خطی پیش از شاهنامه بایسنقری و با استفاده از ترجمه عربی منظومه که از قرن سیزدهم میلادی باقی مانده به چاپ رسیده است.^{۱۳} با نگاه اجمالی به شاهنامه فردوسی ممکن است چنین استنباط شود که وی قسمتی از مطالب خود را از کتب پهلوی و قسمت دیگر را از زبان داستان‌سرایان آگاه گرفته است. اما اشتباه بودن این سخن از آنجا معلوم می‌گردد که شاهنامه نه تنها در مطالب اساسی، بلکه در جزئیات و در نظم و ترتیب نیز با منابع قدیمی‌تر عربی همخوانی زیادی دارد. مسلم است که فردوسی زبان پهلوی نمی‌دانسته و از عربی نیز اطلاع چندانی نداشته است. بنابراین وی منحصرأ و یا بیشتر از منابع فارسی بهره جسته است.^{۱۴}

فردوسی هنگام سرودن شاهنامه از منابع گوناگونی استفاده کرده است. معروف است که مأخذ عمده فردوسی در نظم شاهنامه ترجمه منشور خدای نامک پهلوی بوده و این ترجمه ارتباطی با نسخه‌های عربی سیرالملوک نداشته است. اما روزن با قید احتیاط می‌نویسد: «مأخذ عمده شاهنامه کتابی فارسی است برگرفته شده از همان منابع عربی که سایر مورخان بهره برده‌اند.»^{۱۵} کولسینکف معتقد است که فردوسی بیش از همه از شاهنامه منشور که چهار دانشمند دو خراسانی و دو سیستانی، به زبان دری ترجمه کرده بودند استفاده کرده و بر روایات عربی خدای نامک نیز آگاهی داشته است. به گفته کولسینکف «برتلس، احتمال می‌دهد که ترجمه شعری خدای نامک نیز به زبان پارسی نوین وجود داشته که فردوسی از آن بهره جسته است. گروه دوم منابع فردوسی را روایات شفاهی که به وسیله نقالان و سرایندگان در بین مردم پراکنده شده بود، تشکیل می‌دهد.^{۱۶}

نلدکه معتقد است که کارنامک اردشیر یکی از عمده منابع شاهنامه می‌باشد. دارمستتر از نظر



ابوالقاسم فردوسی (حسن بن محمد یا اسحق بن شرفشاه محمد بن منصور بن فخرالدین احمد) نام شاعر نیست بلکه اسمی است که از سه جزء تشکیل شده است: لقب، تخلص و نسبت.^۱ وی در آغاز جوانی به کار زراعت اشتغال داشت. پدرش نیز در باغچه فردوس نامی، والی آن نواحی سمت باغبانی داشت و از آن جهت ملقب به فردوسی شد. پس از درگذشت او پسرش به همان لقب پدر ملقب و بعدها آن را به عنوان تخلص شعری خود برگزید.^۲

فردوسی بین سال‌های ۹۳۲-۹۳۶ میلادی در روستای باژ در نزدیکی شهر طوس خراسان متولد شد. اما برخی زادگاه وی را کوی تبران در طوس می‌دانند. او در زادگاهش بین سالهای ۱۰۲۰ و یا ۱۰۳۶ میلادی (۳۹۸-۴۱۴ ه. ق) دیده از جهان فروبست.

فردوسی به کسب دانش پرداخت، زبان عربی و پارسی میانه را نیکو می‌دانست و به گردآوری داستان‌ها و افسانه‌های ایرانی علاقه‌مند بود.^۳

امام غزالی با آن همه جلال و تبحر علمی، گفته است ای کاش ممکن بود که تمامی تالیفات خود را با این دو بیت فردوسی مبادله می‌کردم:

پرستیدن دادگر پیشه کن

ز روز گذر کردن اندیشه کن

بترس از خدا و میازار کس

ره رستگاری همین است و بس^۴

دقیقی شاعر درصدد بود که این اثر منشور را به شعر درآورد اما در حالی که تنها بخش کوچکی از کارش به پایان رسانده بود درگذشت. دقیقی در دربار نوح بن منصور سامانی زندگی می‌کرد و تنها هزار بیت شاهنامه را سروده بود که به دست جوانی ولگرد کشته شد.^۵

فردوسی کار دقیقی را دنبال کرد و آن را به انجام رسانید. وی نخستین نگارش کتاب را حدود سال ۹۹۰ و یا ۹۹۴ میلادی به پایان رسانید. اما نگارش جدید شاهنامه در سال ۱۰۰۹-۱۰۱۰ و به نام سلطان محمود غزنوی به اتمام رسید.^۶

یکی از عوامل مهمی که فردوسی را وادار به سرودن شاهنامه کرد این بود که در زمان ترکان غزنوی امرای ترک به طبقات مختلف ایرانیان به دیده حقارت می‌نگریستند و حتی آنان را لایق فرماندهی سپاه نمی‌دیدند. در این زمان فرماندهی به خان‌زاده‌های ترک تعلق داشت و فرزندان ایرانی و آثانی که از نسل دهقانان یعنی از نژاد آریایی بودند، نمی‌توانستند فرماندهی سپاه را احراز کنند. همانطور که در هندوستان تفاوت طبقاتی وجود داشت در زمان غزنویان هم تفاوت طبقاتی رواج داشت. در این دوره افتخارات تاریخی و نظامی ایران قدیم به کلی فراموش شده بود و کسی از پادشاهان قدیم ایران یاد نمی‌کرد و ترکان خویش را فرمانروای بلامنزاع داشته و توده‌های ایرانی را به نظر حقارت می‌نگریستند.^۷

شاهنامه در آغاز به نام سامانیان بود که بازتابی از شاهدوستی در روایات باستانی ایران داشت و براساس شاهنامه، تنها بازماندگان پادشاهان باستانی ایرانی می‌توانستند دارای فره ایزدی باشند و کسان دیگر که بر تخت ایران نشسته بودند غاصب قلمداد می‌شدند و به همین دلیل با کتاب شاهنامه مخالفت شد. اما پس از سامانیان و روی کارآمدن غزنویان با توجه به تغییراتی که در شاهنامه انجام گرفت باز هم میلخ برتری ایرانیان بود و از این جهت نمی‌توانست مورد پسند محمود غزنوی باشد. درگیری فردوسی با محمود غزنوی خود نشان از این دارد که عدم استقبال وی از شاهنامه فردوسی، علل سیاسی داشته نه مساله مادی.

یکی از عوامل مهمی که فردوسی را وادار به سرودن شاهنامه کرد این بود که در زمان ترکان غزنوی امرای ترک به طبقات مختلف ایرانیان به دیده حقارت می‌نگریستند و حتی آنان را لایق فرماندهی سپاه نمی‌دیدند. در این زمان فرماندهی به خان زاده‌های ترک تعلق داشت و فرزندان ایرانی و آنانی که از نسل دهقانان یعنی از نژاد آریایی بودند، نمی‌توانستند فرماندهی سپاه را احراز کنند

شاهنامه در آغاز به نام سامانیان بود که بازتابی از شاهدوستی در روایات باستانی ایران داشت و براساس شاهنامه، تنها بازماندگان پادشاهان باستانی ایرانی می‌توانستند دارای فره ایزدی باشند و کسانی دیگر که بر تخت ایران نشسته بودند غاصب قلمداد می‌شدند و به همین دلیل با شاهنامه مخالفت شد

نلکه که معتقد است، داستان فردوسی و کارنامک منبعی واحد داشته‌اند دفاع می‌کند و برتلس نیز همین نظر را دارد. وقتی بخش‌هایی از شاهنامه را با نوشته‌های بلعمی و دینوری مقابله کنیم به این نتیجه می‌رسیم که منبع داستان‌ها یکی است و آن منبع احتمالاً نسخه خطی خدای نامک است.

چهارچوب رویدادهایی که در شاهنامه آمده از آفرینش نخستین آدم تا در گذشت یزدگرد سوم، آخرین شاه ساسانی را دربرمی‌گیرد. در طول این زمان دراز، در ایران تنها چهار سلسله روی کار می‌آیند: پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان. دو سلسله اول از اساطیر اوستا و افسانه‌های عمومی هند و ایرانی هستند. سلسله سوم یعنی اشکانیان واقعیت تاریخی دارد که فاصله بین اسکندر مقدونی و ساسانیان را پر کرده ولی فردوسی از آنان اطلاع چندانی به دست نمی‌دهد و راجع به اشکانیان می‌گوید:

از ایشان به جز نام نشنیده‌ام

نه در نامه خسروان دیده‌ام
اما سلسله چهارم یعنی ساسانیان کاملاً تاریخی است. نام‌های آنان در شاهنامه به ترتیب زمانی آمده و فردوسی در این بخش کوشیده است. رویدادهای تاریخی را رعایت کند به همین دلیل روایات افسانه‌ای در این قسمت بسیار اندک است. با آن که شاهنامه به عنوان یک اثر حماسی پذیرفته شده اما بهتر از منابع تاریخی، می‌توان مناسبات اجتماعی دوره ساسانیان را در آن یافت.^{۱۷} با وجود حقایق تاریخی، انتقاداتی نیز می‌توان از فردوسی داشت. گذشته از افسانه بودن غالب روایات، اشتباهات آشکار تاریخی نیز در کتابش به چشم می‌خورد. مثلاً این که او فراموش کرده که داستانهایش مربوط به دوره پیش از اسلام و پیش از نزول قرآن مجید است. فردوسی، اسکندر را مسیحی می‌خواند و در زمان گشتاسب کیانی حکایت از قیصرروم دارد.^{۱۸} همچنین بنابر اشعار فردوسی، مانی از چین به ایران آمده که در نقاشی بی‌نظیر بوده است:

بیامد یکی مرد گویا ز چین

که چون او مصور نبیند زمین^{۱۹}

یکی از وقایع مهم تاریخی که شاهنامه به آن نپرداخته داستان لشکرکشی وهرز به یمن می‌باشد که در سایر منابع از جمله بلعمی، دینوری، حمزه اصفهانی و غیره به آن اشاره رفته است. البته این نقایص را می‌توان برعهده منبع اصلی قرارداد، اما ایراد باقی است که چرا فردوسی تا این اندازه خویش را مقید به کتاب منبع کرده است. فردوسی می‌توانست برخی از داستان‌هایی را که اهمیت چندانی ندارد رها و بسیاری از وقایع را

مختصر نقل کند. ولی نباید تنها به قاضی رفت، زیرا ما در شرایط زمان فردوسی قرار نداریم که بتوانیم درست قضاوت کنیم. به هر حال در فصل فصل این تاریخ منظوم، هر از چندگاه در پی فرازهای بلند حماسی و پراوج، نشیبهایی بسیار کوتاه خود را می‌نمایاند که مبین چهره واقعی شاه، اشرافیت ایرانی و روحانیت زردشتی و نظام طبقاتی و سرنوشت سپاه توده‌های مردم است. بنابراین براساس شاهنامه، می‌توان دریافت که اوضاع داخلی دولت ساسانی، زمینه هجوم خارجی و اشغال ایران را بسیار مساعد ساخته بود.

پی‌نوشت:

- ۱- کولسینکف: ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه یحیایی، انتشارات آگاه، ۱۳۵۵، ص ۸۴، ۸۵.
- ۲- مدرس، محمدعلی: ریحانة الادب، چاپخانه شفق تبریز، بی تا، ۳۱۹/۴.
- ۳- کولسینکف، پیشین، ص ۸۵.
- ۴- مدرس، پیشین، ۳۲۲/۴.
- ۵- بروکلمان، کارل: تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۲۳۴.
- ۶- کولسینکف، پیشین، ص ۸۵.
- ۷- دوگوبینو: سه سال در ایران، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، انتشارات فرخی، بی تا، ص ۱۰۰.
- ۸- کولسینکف، پیشین، ص ۸۶.
- ۹- بروکلمان، پیشین، ص ۲۳۴.
- ۱۰- یغمایی، اقبال: زگفتار دهقان، توس، ۱۳۶۷، ص ۵.
- ۱۱- کولسینکف، پیشین، ص ۸۷.
- ۱۲- یغمایی، پیشین، ص ۱.
- ۱۳- کولسینکف، پیشین، ص ۸۷.
- ۱۴- نلکه، تئودور: تاریخ ایرانیان و عربها، ترجمه عباس زریاب، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸، ص ۲۷.
- ۱۵- کریستن سن: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ابن سینا، ۱۳۵۱، ص ۸۰.
- ۱۶- کولسینکف، پیشین، ص ۸۷.
- ۱۷- همان، ص ۸۹.
- ۱۸- یغمایی، اقبال، پیشین، ص ۱۲.
- ۱۹- فردوسی، شاهنامه: تصحیح زول مول، انتشارات سخن، ۱۳۷۴، ۱۵۹۳/۵.